

ناکامیهای شاعران درباری از آغاز شعر فارسی تا حمله مغول*

سمیه فرازمند^۱

دانشجوی دکتری ادبیات دانشگاه یزد

دکتر سید محمود الهام‌بخش

استادیار دانشگاه یزد

چکیده

با تشکیل حکومت‌های ایرانی در قرن‌های سوم و چهارم و حمایت‌های امیرای این حکومتها از شعر فارسی، هر روز تعداد بیشتری به شعر و شاعری روی آوردند. این روند در دوران حکومت‌های غیر ایرانی‌ای که پس از سامانیان بر ایران فرمانروایی کردند، حتی گاه با شدت بیشتری نیز ادامه یافت. داستان پادشاهها و امتیازات مختلفی که شاعران در دربارها می‌یافتند، در منابع تذکره‌ای و تاریخی ذکر شده است. در عین حال، پیوستن به دربار و تقریب به پادشاهان، رنجها و ناکامیهایی نیز برای شاعران به همراه داشته است. دربار برای شاعران، خطرآفرین بوده، آزادیشان را محدود می‌کرده و گاه حتی آنان را به تحمل توهینها و آزارها نیز وامی‌داشته است. در نتیجه این وضعیت، بسیاری از آنان، از شعر و شاعری اظهار بیزارى و حتی عده‌ای از دربار کناره‌گیری کردند.

در این مقاله، ابتدا انواع ناکامیهایی که شاعران را در محدوده زمانی از آغاز شعر فارسی تا حمله مغول، آزرده ساخته، ذکر شده است. این ناکامیها به ترتیب بسامد عبارتند از: فقر یا نیاز مادی، باز ماندن از سیر و سفر، بی‌توجهی به شاعران یا عدم توجه کافی به آنان، زندانی شدن، رانده شدن از دربار، مرگ بر اثر ارتباط با دربار، هجو شدن، عزل شدن از مقام خود، تبعید، تعقیب، مصادره اموال و واداشته شدن به کارهای پست. در مرحله بعد، علت وقوع این ناکامیها بررسی و نشان داده شده است که استبداد حکومت‌های این دوره، تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی و خست ممدوحان، در کنار عوامل روانی و شخصیتی شاعران

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۲/۱۶ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۲/۹/۱۸

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۲/۱۶

^۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤل: faridehfarazmand@yahoo.com

درباری و در مواردی اقبال بد، در وقوع این ناکامیها مؤثر بوده‌اند. در ادامه، بازتاب ناکامیهای شاعران در شعر آنان بررسی شده است. در این بخش به اعتذاریه‌ها، شکواییه‌ها و مفاخره‌های شاعران که غالباً، حاصل ناکامیهای آنان، پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: شعر مدحی، شاعران درباری، ناکامی شاعران، شکواییه، مفاخره.

مقدمه:

بررسی زندگی شاعران ایرانی در ادوار مختلف نشان می‌دهد که غالب آنان با دربارها و حکومت‌های زمان خود در ارتباط بوده‌اند. پیشینه این ارتباط را تا عهد ساسانی و دوران خسرو پرویز نیز می‌توان ردیابی نمود. باربد که به خنیاگری در دربار خسرو پرویز مشهور است، از جمله شاعرانی است که با دربار در ارتباط بوده است. داستانهای بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد باربد با نوای ساز و آواز خود چنان بر خسرو تأثیرگذار بوده است که هر کس سخنی داشته که خود جرأت نمی‌کرده به خسرو بگوید، از باربد یاری می‌خواسته است و او آن را به کمک ساز خود به گوش خسرو می‌رسانده است. این داستانها و قرینه‌هایی دیگر، محققان را به این باور رسانده است که باربد علاوه بر نوازندگی، شاعر نیز بوده است. (باقری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۷۵)

پس از ورود اسلام به ایران نیز، صرف‌نظر از چند قرن نخست که اعراب بر ایران فرمانروایی داشتند و شاعران دربار آنان نیز عرب‌زبان بودند، قدیمی‌ترین نشانه‌ای که از ارتباط شاعران با حکومت دیده می‌شود، مربوط به روایتی است که مؤلف ناشناخته تاریخ سیستان درباره آغاز شعر فارسی نقل کرده است. بر اساس این روایت، محمد بن وصیف، دبیر رسایل یعقوب لیث صفاری، در ستایش وی قصیده‌ای به زبان فارسی می‌سراید. گرچه محققان، ادعای این مؤلف را که محمد وصیف را نخستین شاعر فارسی‌زبان، معرفی می‌کند، رد کرده‌اند (میر باقری فرد، ۱۳۸۳، صص ۱۴۸ - ۱۵۱)، اما این روایت از جهت آنکه از حضور شاعرانی - همچون محمد وصیف و چند تن دیگر که در ادامه ذکر می‌کند - در دربار یعقوب خیر می‌دهد، قابل اعتناست. پس از آن نیز، علاوه بر اشعار

شاعران که غالباً در مدح پادشاهان و بزرگان است، به مدد حکایاتی که نظامی عروضی و پس از او، تذکره‌نویسان و مورخان، درباره برخی شاعران نقل کرده‌اند، شاهد ارتباط گسترده شاعران با دربار هستیم.

شاعران اسباب تجمل و شکوه دربار بودند، و علاوه بر آن با هنر خود باعث تفریح خاطر حاکمان و درباریان می‌شدند و مهمتر از همه اینکه مبلغ حکومت نیز بودند. به همین دلایل، حکومتها در پی جلب شاعران بودند.

زین‌العابدین مؤتمن درباره علت توجه نخستین حکومتهای ایرانی به شاعران نوشته است: «همزمان با تشکیل اولین حکومتهای مستقل ایرانی، طبقه‌ای به نام طبقه شاعران در دربارهای ایرانی شکل گرفت که وظیفه اصلی آنها مدح و ستایش امرا و بزرگان دربار بود. این طبقه با استفاده از شعر که در روحیه و فکر مردم تأثیر بسیاری داشت عظمت و قدرت ممدوح را نشان می‌دادند و سبب جلب دوستان و ارباب دشمنان و اشتهار نام ممدوح می‌شدند و از این جهت، برای حکومتهای نوپای ایرانی، اهمیتی ویژه داشتند. به همین دلایل، دربار به تشویق و حمایت و نگهداری از شاعران همّت گماشت» (مؤتمن، ۱۳۶۴، ص ۱۲).

این حمایتها که با پرداخت جوایز و بخشیدن صلات فراوان و انواع امتیازها انجام می‌گرفت، سبب رواج شعر و شاعری شد- تا آنجا که در دوره سامانی، به یکباره تعداد شاعران فزونی یافت. در روزگار سامانیان ایرانی نژاد که علاوه بر دلایل سیاسی، انگیزه- های قلبی نیز در تشویق شاعران فارسی‌زبان وجود داشت، شاعران بسیاری در دربار گرد آمدند. از این دوره، شاعرانی مانند ندیمان و نوازندگان، وظیفه‌خوار پادشاهان شدند و ملک‌الشعرايي به مناصب درباری اضافه گشت (فلسفی، ۱۳۳۰، ص ۱۶۳).

سیاست تشویق و تربیت شاعران در دوره غزنوی نیز ادامه یافت. محمود غزنوی که ایرانی نبود و از اصل و نسب عالی نیز محروم بود، برای فرمانروایی بر ایرانیان، بیش از دیگر مدعیان سلطنت، احتیاج به تبلیغ و معرفی خود داشت، به همین دلیل بیش از دیگران نیز به حمایت و تربیت ادیبان و شاعران پرداخت؛ تا آنجا که دربار او از نظر

اجتماع دانشمندان و شاعران در تمام ادوار ادبی، بی‌نظیر است. جانشینان محمود و حکومت‌های پس از او نیز که حضور شاعران را از دلایل شکوه و عظمت دربار خود می‌دانستند به حمایت و تقویت آنان دست می‌زدند. علاوه بر دربار، بسیاری از خاندانهای متنوّذ و معروف هم با ارسال جوایز و بخشیدن صلوات، شاعران را به سوی خود جلب می‌کردند.

نتیجه چنین حمایت‌هایی، رواج روزافزون شعر و شاعری بود. در این ادوار بسیاری از فضلا برای تأمین زندگی مادی و به دست آوردن اعتبار و شهرت، به حرفه شاعری روی آوردند. بسیاری از آنان نیز به مقصود خویش دست یافتند و با راه یافتن به دربار و استفاده از فرصتها به انواع کامگاری نایل شدند؛ از جمله، رودکی بر اثر تقرّب به امیر نصر و دریافت صلوات و جوایز او و رجال دربارش، ثروت فراوان یافت - چنانکه هنگامی که همراه نصر بن احمد از هرات به بخارا می‌رفت «چهارصد شتر زیر بنه او بود» (نظامی عروضی، ۱۳۷۹، ص ۵۶). عنصری شاعر کامگار دیگری است که پس از رودکی، به کسب مال بسیار، در میان شاعران پس از خود مشهور بود، چنانکه خاقانی، ضمن قصیده‌ای که با ردیف عنصری ساخت، چنین به ثروت او اشاره کرد:

شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری
(خاقانی، ۱۳۷۸، ص ۹۲۶)

فرّخی سیستانی نیز در دربار محمود غزنوی به ثروت بسیار رسید و از محمود اجری مرتّب داشت. (صفا، ۱۳۷۲، ج ۱ ص ۵۳۵) طالع‌فردی
شاعران درباری علاوه بر این ثروتها، گاه به مقامات بالایی در دستگاههای حکومتی می‌رسیدند و احترامی ویژه نزد پادشاه و درباریان می‌یافتند. معزّی در دربار ملک‌شاه جایگاهی بلند یافت و سلطان، او را با الفاظی از قبیل «پدر» خطاب می‌کرد. درباره و طواط نیز نوشته‌اند که نزد اتسز بسیار محبوب و مقرب بود چنانکه اتسز از مجالست او سیر نمی‌شد. (همان، ج ۲ ص ۶۲۸)

کتبهای تذکره پر است از اینگونه اشارات که همگی نشان‌دهنده شرایط مطلوب زندگی شاعران درباری است و ذکر موارد بیشتر در اینجا موجب اطالۀ کلام خواهد بود. نکته قابل توجه این است که شرایط فوق، تنها جنبه‌های مثبت زندگی شاعران درباری را نشان می‌دهد. بعد دیگر زندگی این شاعران، حاوی رنجها و ناکامی‌هایی است که بر اثر ارتباط با دربار، بدان دچار می‌شدند. به عبارت دیگر، اوضاع و شرایط زندگی شاعران مدح‌پیشه، همیشه مطلوب نبود. بسیاری از آنان به دلایل مختلف مورد آزار یا بی‌مهری درباریان قرار می‌گرفتند و گاه گرفتار پیامدهای منفی ارتباط با دربار می‌شدند.

تعداد شاعران درباری که دچار ناکامی و رنج شده بودند کم نیست و حتی در میان شاعران بزرگی که در حکومت‌های زمان خود دولتها و نعمتها یافته بودند نیز به مواردی برمی‌خوریم که حاکی از آزردهی و اندوه آنهاست. بعضی از این ناکامیها در کتب تذکره و تاریخی ذکر شده و گله‌های موجود در دیوان آن شاعران نیز، در برخی موقعیتها مؤید وضعیت نامطلوب زندگی آنان است. در این مقاله پس از برشمردن انواع ناکامیهای شاعران درباری، در محدوده زمانی از آغاز شعر فارسی تا شروع حمله مغول (۶۱۷ ه.ق)، به بررسی علّت وقوع این ناکامیها پرداخته می‌شود و در نهایت بازتاب ناکامیها در شعر این شاعران تبیین خواهد شد.

انواع ناکامیهای شاعران درباری

مجموع ناکامیهایی که نشان آنها را در شعر شاعران درباری این دوره یا در تذکره‌ها و متون تاریخی و ادبی می‌توان یافت، شامل موارد متنوعی است که به ترتیب بسامد و فور ذکر می‌شود.

۱- فقر یا نیاز مادی:

شکایات شاعران مدیحه‌سرا نشان می‌دهد بسیاری از آنان دچار تنگدستی و ناداری بوده‌اند، یا دست‌کم آنگونه که خود، چشم داشته‌اند بهره مالی از حرفه خود نمی‌یافته‌اند.

مسعود سعد از جمله این شاعران است که پس از مصادره اموالش، با بیان غم نان، چنین از اوضاع خود گله کرده است:

بدبخت کسی‌ام که به چندان زر و نعمت امروز همه قصه من قصه نان است
(مسعود سعد، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۹۷)

سنایی یکی دیگر از شاعران بزرگی است که از فقر گله کرده. او در تشریح ناداری خود کار را به جایی رسانده که ادعا می‌کند جامه‌هایش عاریه است و از این بابت گله می‌کند (سنایی، ۱۳۶۲، ص ۹۲).

گله از فقر در دیوان خاقانی نیز دیده می‌شود^۱؛ از جمله گفته است:

چون ربابم، کاسه خشک است و خزینه خالی است

بس طنابم در گلو افکنده‌اند اعدای من

(خاقانی، ۱۳۷۸، ص ۳۲۲)

انوری، نیز بارها و بیش از هر شاعری از فقر شکایت کرده است. از جمله می‌گوید:

نشاسم همی یمین و یسار تا تهی دارم از یسار، یمین

عرصه تنگ است و بند، سخت و مرا در همه خان و مان نه غث و سمین

(انوری، ۱۳۷۲، ص ۳۷۹)

او که در تأمین مایحتاج روزانه خود نیز ناتوان بوده، به سبب نامه‌های منظومی که در طلب خواسته‌های حقیر، به اشخاص مختلف سروده معروف است.^۲ نمونه‌های تقاضا در دیوان بزرگانی همچون خاقانی و جمال‌الدین عبدالرزاق نیز دیده می‌شود (ر.ک: خاقانی، ۱۳۷۸، ص ۸۴۲ و جمال‌الدین، ۱۳۶۲، ص ۴۲۵).

۲- بازماندن از سیر و سفر:

شاعران درباری با اختصاص یافتن به یک ممدوح، اختیار سفر کردن خود را هم از دست می‌داده‌اند و برای هرگونه دور ماندن از دربار، نیازمند کسب اجازه بودند. در دیوان خاقانی چند قصیده دیده می‌شود که نشان می‌دهد شوق سفر به خراسان داشته اما اجازه آن را نمی‌یافته است؛ از جمله در قصیده‌ای با مطلع زیر:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند؟ عندلیبم، به گلستان شدنم نگذارند
(خاقانی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۳)

دور ماندن شاعر از دربار، بدون کسب اجازه، ممکن بود او را گرفتار توطئه‌ای کند. ظهیر فاریابی مدتی از دربار اتابک ابوبکر بن محمد ایلدگز دور بود و این امر بر بیزاری او از دستگاه اتابک، تعبیر شد و او را مجبور به عذرخواهی کرد. (دولت‌شاه، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸) رشید و طواط نیز در همین موقعیت قرار گرفت؛ او بناچار برای فرو نشانیدن خشم اتسز خوارزمشاه، قصایدی سرود و ضمن ابیات آن، دلیل دور بودن خود را "سفر جهت دیدار مادر" عنوان کرد (رشید و طواط، ۱۳۳۹، صص ۳۷۰ و ۳۷۶).

۳- بی‌توجهی به شاعران یا عدم توجه کافی به آنان:

به دست آوردن علاقه و احترام ممدوح، موهبتی بود که به سادگی فراهم نمی‌شد. معزّی‌انگونه که نظامی عروضی روایت کرده، در آغاز کار شاعری، مورد بی‌توجهی ممدوح بوده است (نظامی عروضی، ۱۳۷۹، ص ۶۸). بسیاری از شاعران نیز هیچگاه موفق نمی‌شدند توجه کافی ممدوح را به دست بیاورند؛ چنانکه ظهیر فاریابی، در طلب این آرزو، دربارهای مختلف را آزمود؛ اما نتیجه مطلوبی از ممدوحان نگرفت. علاوه بر اینها، گاه ممدوح، عمداً به شاعر توجه نمی‌کرده تا او را بیازارد. ممدوح مجیر بیلقانی برای تنبیه او، شاعران دیگر را به درگاه خود فراخواند و به او توجهی نکرد تا آنجا که مجیر مجبور شد اینگونه، از ممدوح عذرخواهی کند:

بر من گزین مکن که نیاید چو من به دست
وز پای مفرنگم که حدیثم نه سرسری است
عیسی و خر منم تو نپرسی که از چه روی؟

ای آنکه عکس رای تو خورشید و مشتری است

یعنی که گرچه عیسی دم ام گه سخن

نا آمدن به خدمت بزم تو از خری است

(عوفی، ۱۳۶۱، ص ۲۲۳)

۴- زندانی شدن:

چنانکه از تذکره‌ها و نیز اشارات شاعران بر می آید، تعدادی از شاعران درباری توسط ممدوحان خود به بند افتاده‌اند. شاعران محبوس، اغلب به جرمهای سیاسی از قبیل افشای اسرار و ارتباط با دشمنان، زندانی می‌شدند. فلکی، خاقانی، مسعود سعد، عطاء بن یعقوب و راشدی از جمله شاعران محبوس این دوره‌اند. شروانشاه منوچهر، فلکی را به اتهام افشای اسرار دربند کشید (صفا، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۷۴). شروانشاهان، خاقانی را نیز به دلیلی که کاملاً روشن نیست، مدتی محبوس کردند. (سجادی، ۱۳۷۸، ص ۲۰)

۵- رانده شدن از دربار:

بسیاری از شاعران در برهه‌ای از زندگیشان، از دربار رانده شده‌اند. رشید وطواط، فرخی سیستانی و سید حسن غزنوی از این دسته‌اند. رشید به اتهام سیاسی از دربار اتسز رانده شد و به زحمت بسیار، توانست اتسز را با خود بر سر لطف آورد (نقیسی، ۱۳۳۹، ص ۵). فرخی نیز به دلیل اینکه بی‌اجازه با یکی از غلامان خاص، به شرابخواری نشسته بود، خشم محمود را برانگیخت و از دربار رانده شد (فرخی سیستانی، ۱۳۷۸، ص ۲۶۸). البته او نیز پس از مدتی عفو شد؛ اما سید حسن غزنوی پس از چند بار رانده شدن از دربار، دیگر اجازه بازگشت نیافت (سید حسن غزنوی، ۱۳۶۲، ص ۳۷۶).

۶- مرگ بر اثر ارتباط با دربار:

گاه جان شاعر به دلیل ارتباط با دربار در معرض خطر قرار می‌گرفت. در اشعار رشید وطواط اشاراتی است که نشان می‌دهد اتسز قصد هلاکت او را داشته است (رشید وطواط، ۱۳۳۹، صص ۸ و ۱۶۹). مرگ برخی از شاعران نیز در نتیجه ارتباط آنان با دربار صورت گرفت. معزی در اثر اصابت تیری که سنجر به اشتباه پرتاب کرده بود، درگذشت (عوفی، ۱۳۶۱، ص ۵۱۱). ادیب صابر نیز در دربار سنجر به مقامات بالا رسید، اما زمانی که به جاسوسی به دربار اتسز خوارزمشاه فرستاده شد، اتسز با پی بردن به راز وی، او را دست و پا بسته در رود افکند و به زندگی‌اش پایان داد (دولتشاه، ۱۳۸۲، ص ۹۳). رفیع لبنانی، از شاعران اواخر قرن ششم، نیز هنگامی که دنبال محمل یکی از اهالی حرم

پادشاه می‌رفته، به ضرب تیری که سهواً پرتاب شده، جان خود را از دست داده است (هدایت، ۱۳۶۶، ج ۱ بخش ۲، ص ۶۷۸).

۷- هجو شدن:

پادشاهان و دیگر ممدوحان گاه، شاعران را به هجو یکدیگر مأمور می‌کردند؛ مانند ماجرای هجوی که فتوحی به دستور ملکشاه، برای انوری فرستاد (ر.ک: انوری، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۸۳). نمونه دیگر آن، ماجرای هجوی است که رشیدی به تحریک خضرخان برای عمق نوشت (نظامی عروضی، ۱۳۷۹، ص ۷۶). اتسز نیز به تحریک بدخواهان رشید و طواط، در مجلسی او را به مناظره و مخاصمه با کسی واداشت (نفیسی، ۱۳۶۲، ص ۲۶). علاوه بر اینها، رقابتهای درباری، خود نیز سبب مهاجرات شاعران می‌شد. درباره رشید و طواط گفته‌اند که مایل نبوده است خاقانی به دربار اتسز بیوندد و همین امر شاید انگیزه اصلی آنها در مهاجرت‌هایشان بوده باشد. (ظفری، ۱۳۶۴، ص ۷۷)

۸- عزل شدن از مقام خود:

شاعران با پیوستن به دربار گاه به مشاغل بالای دیوانی نیز دست می‌یافتند. مسعود سعد و شاعر معاصرش، عطاء بن یعقوب، از این گروه شاعران هستند که دارای مشاغل دیوانی بوده‌اند، اما هر یک به دلیلی، از مقام خود عزل شدند (عوفی، ۱۳۶۱، ص ۷۳). مسعود سعد حتی مدتی حاکم چالندر بود اما با خشم ممدوح از مقام خود برکنار شد (صفا، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۸۸).

۹- تبعید:

برخی از شاعران نوعی تبعید را در طول خدمت پادشاهان تجربه کردند که از جمله این موارد، می‌توان به دور کردن مجیر بیلقانی از دربار و فرستادن او به اصفهان (دولت‌شاه، ۱۳۸۲، ص ۱۱۵) اشاره کرد. اما شاعری که رسماً، به دستور پادشاه، تبعید شد مسعودی رازی بود که به سبب سرودن شعری نصیحت‌آمیز خطاب به مسعود غزنوی، دچار این بلیه شد (بیهقی، ۱۳۵۶، ص ۷۸۹).

۱۰- تعقیب شاعران:

گاه شاعر با پیوستن به یک حاکم، خصومت رقیبان قدرتمند آن ممدوح را بر می-انگیخت. رشید و طواط نمونه این شاعران است که برای خوشامد اتسز، قصیده‌ای در مدح وی و تحقیر سلجوقیان سرود و خشم سنجر را علیه خود برانگیخت. او در قضیه محاصره هزارسف نیز با سرودن شعری دیگر، چنان سنجر را عصبانی کرد که آن سلطان، در پی تعقیب و مجازات او افتاد (جوینی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۸). عوفی نیز در تذکره خود به ماجرای دشمنی ملک‌الجبالی با انوری پرداخته که به دلیل آنکه انوری او را هجو گفته، سخت در پی دست‌یافتن بر او و هلاکتش بود (عوفی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۸).

۱۱- مصادره اموال:

مسعود سعد پس از مغضوب شدن حامی‌اش بونصر پارسی، نه تنها از حکومت چالندر عزل شد بلکه اموالش را نیز مصادره کردند (صفا، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۴۸). اموال ابوطاهر خاتونی نیز به دستور صاحب دیوان استیفا مصادره شد (عمادالدین کاتب، ۱۴۰۰، ص ۱۰۲). نمونه دیگر خاقانی است که ممدوح وی به دلیلی که مشخص نیست ملکی را که به او بخشیده بود، پس گرفت (خاقانی، ۱۳۷۸، ص ۸۷).

۱۲- واداشته شدن به کارهای پست:

شاعران، گاه به مشاغل و کارهایی واداشته می‌شدند که دون شأن آنان بود. فرّخی سیستانی با همه تقرّب و منزلتی که در دستگاه محمود غزنوی داشت، به دلیل نقاری که میان او و امیر یوسف، برادر سلطان، به وجود آمد مأمور فریه کردن چند پیل ضعیف در کنار رود جیلم شد (فرّخی، ۱۳۷۸، ص ۲۸۳). درباره ابوطاهر خاتونی نیز گفته‌اند که در زمره صدور به شمار می‌رفته، اما به دلیل رشک رقیبان و دشمنی آنها به شغلی پست گماشته شد (عمادالدین کاتب، ۱۴۰۰، ص ۱۰۲).

بررسی علل ناکامیهای شاعران

ناکامیهای شاعران درباری، متنوع است و درجات ضعف و شدت و دامنه تأثیرات آنها بر زندگی شاعران بسیار متفاوت بوده است؛ بی شک علت این ناکامیها نیز گسترده است و در مورد هر شاعری متناسب با شخصیت و دوره زندگی وی، علل خاص و متفاوتی زمینه‌ساز مصیبتها بوده است؛ اما در مجموع، می‌توان چند دلیل عمده را برای این ناکامیها برشمرد که به ترتیب اهمیّت و دامنه شمول، عبارتند از:

۱- استبداد:

به نظر می‌رسد مهمترین علت بروز ناکامیهای شاعران دوره مورد نظر، استبداد حکومتهای این دوره بوده است. برای اثبات این نظر لازم است اندکی درباره وضعیت شاعران در دربار، توضیح داده شود. شاعرانی که به دربار روی می‌آوردند با سه مشکل عمده رو به رو بودند:

الف. خطرهای ارتباط با دربار: دربارهای این دوره، عموماً، محیط‌هایی خطرناک بوده‌اند. شاعران در دربار، از یکسو، با پادشاه طرف بودند که قدرت مطلقه، اخلاق او را به چنان فسادی کشانده بود که به اندک بهانه‌ای ممکن بود بزرگترین بلاها را حتی بر سر حتی نزدیکترین افراد خود بیاورد. از سوی دیگر، با دیگر بزرگان دربار - همچون امیران و فرماندهان - نیز رو به رو بودند که تهدیدی جداگانه برای شاعران محسوب می‌شدند؛ شاعر باید آنان را نیز مانند پادشاه مدح می‌کرد و با اینهمه، از خشم آنها در امان نبود. علاوه بر این، هریک از درباریان و از جمله شاعران برای یکدیگر رقیبی جدی محسوب می‌شدند که برای نزدیک شدن به پادشاه با هم به رقابت می‌پرداختند و برای حذف یکدیگر به هر حيله و دسیسه‌ای دست می‌زدند.

ب- از دست دادن آزادی: پیوستن به دربار محدودیتهایی را نیز برای شاعران ایجاد می‌کرد. آنان با اختصاص یافتن به یک ممدوح، آزادی خود را از دست می‌دادند. آنان علاوه بر آنکه اختیار سفر و حضر خود را از دست می‌دادند؛ در مدیحه گفتن نیز مختار نبودند. رعایت مصلحت، شاعر را وامی‌داشت افراد مورد تأیید ممدوح بستاید، در

همان حال، اگر آن شخص مغضوب می‌شد، شاعر هم باید ستایش از آن فرد را کنار بگذارد و حتی اگر لازم شود، بر ضد او هم سخن بگوید.

ج- توهین ها و حقارتها: شاعران درباری در کنار نقش تبلیغی ای که در دربارها ایفا می‌کردند، می‌بایست به مجلس آرایبی نیز بپردازند. نظامی عروضی با توجه به وجود چنین توقعی از شاعران، به آنان توصیه می‌کند که «شاعر باید در مجلس محاورت خوشگویی بوده و در مجلس معاشرت خوش‌سخوی» (نظامی عروضی، ۱۳۷۹، ص ۴۸). مؤلف قابوسنامه نیز درباره رسم شاعری به پسرش چنین سفارش می‌کند «دایم تازه‌روی و خنده‌ناک باش و حکایات و نوادر مسکته و مضحکه بسیار یاد گیر که در پیش مردم و پیش ممدوح، از این جنس شعرا را نگزیرد» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۳، ص ۱۹۲).

مطالعه زندگی بسیاری از شاعران نشان می‌دهد که آنان در انجام وظیفه سرگرم ساختن ممدوح می‌کوشیده‌اند؛ اما، گاه پادشاه، خود می‌کوشید با به جان هم انداختن دو شاعر، اسباب تفریح خود را فراهم کند. داستان مهاجرات رشیدی و عمیق که در چهارمقاله ذکر شده نمونه‌ای از این موارد است. نظامی عروضی هنگام شرح این تضریب که خضرخان بین دو مداح خود انجام داد، این عمل را جزو عادات ملوک دانسته و بیان می‌کند: «چنانکه عادت ملوک است...» (نظامی عروضی، ۱۳۷۹، ص ۷۶). این عبارت، خود گویای آن است که این مسأله تا چه اندازه رواج داشته است.

مشکلات یاد شده که سبب بروز بسیاری از ناکامیهای شاعران درباری شده، خود، ریشه در استبداد شاهان داشته است. در ادواری که آنها را بررسی می‌کنیم تمامی حکومتها با روش سلطه مطلقه بر ایران فرمانروایی می‌کرده‌اند. در این روش حکومتی، فردی خودکامه در مرکز قدرت قرار می‌گیرد که خواست او بالاتر از هر قانونی است. هیچ نظارتی بر عملکرد او وجود ندارد و آنچنان آزادانه و طبق امیال خود عمل می‌کند که نمی‌توان چگونگی اعمال قدرت او را در موقعیتهای مختلف پیش‌بینی کرد. (قاضی - مرادی، ۱۳۸۹، ص ۴۰) این رفتار بی‌قاعده و پیش‌بینی‌نشدنی شاهان خودکامه همان چیزی است که سعدی از آن با عنوان «تلون طبع» یاد کرده و می‌گوید: «از تلون طبع

پادشاهان برحذر باید بود که وقتی به سلامی برنجند و وقتی به دشنامی خلعت دهند» (سعدی، ۱۳۸۱، ص ۶۹). این روش مستبدانه شاهان، محیط ناامنی را برای درباریان و از جمله آنان شاعران ایجاد می‌کرده است. در این محیط، شاعر هرچه هم مقرب باشد از خشم شاه در امان نیست. باید توجه داشت که رفتارهای خشونت‌بار پادشاه سبب ایجاد وحشت در افراد تحت حکومت می‌شد و آنان را در ناامنی نگه می‌داشت و این، دقیقاً همان چیزی بود که حکومت استبدادی برای بقای خود به آن نیاز داشت؛ زیرا چنانکه جامعه‌شناسان تأکید دارند ترس و وحشت محور قدرت استبدادی و از عوامل اصلی بقای آن است (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۹، صص ۴۹ و ۱۰۴).

توطئه‌ها و دسیسه‌هایی که میان درباریان رواج داشته نیز نتیجه حکومت مستبدانه پادشاهان بوده است. از آنجا که «در نظام استبدادی جایگاه فرد در سلسله مراتب اجتماعی با چگونگی ارتباطش با مرجع قدرت تعیین می‌شود» (همان، ص ۵۱) هر یک از درباریان برای تقرب به پادشاه به تکاپو و رقابت با یکدیگر می‌افتادند. چنین رقابتی در اینگونه حکومتها به دلیل شرایط و فضای موجود تنها از طریق «توطئه یعنی ستیزه و تنازع سیاسی غیر قانونی» (همان، ص ۹۲) می‌توانست صورت بگیرد. بسیاری از ناکامیهای شاعران درباری حاصل رقابتهای ناسالم و توطئه‌های موجود در فضای دربار بود. واضح است که محدودیتها و توهین‌هایی که شاعران درباری تحمل می‌کردند نیز ناشی از رعایت خواست و میل فرمانده خودرأی و خودکامه بود که اگرچه مصلحت شاعر در آن بود، او را آزرده نیز می‌ساخت.

۲- تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی:

چنانکه از گزارشهای مورخان و تذکره‌نویسان و نیز اشارات شاعران بر می‌آید، شاعران ادوار نخستین صله‌های گران می‌گرفته و مرفه می‌زیسته‌اند، اما هرچه به پایان این دوره نزدیک می‌شویم، شاهد آن هستیم که از رفاه و آسایش شاعران کاسته شده است. به عبارت دقیق‌تر، شاعران قرن چهارم و تا آغاز قرن پنجم که با دربار سامانیان و غزنویان مرتبط بوده‌اند، دست‌کم، از لحاظ مادی زندگی آسوده‌ای داشته‌اند، ولی «همینکه

به عصر سلجوقیان می‌رسیم، در دیوان شاعران، شکوه از تهی‌دستی و محروم ماندن از صلت پادشاهان را بیشتر می‌بینیم تا شادمانی ایشان به برخورداری از نعمت آنان» (شهیدی، ۱۳۵۰، ص ۲۹۶) با توجه به این نکته باید گفت یکی از دلایل مهم ناکامی شاعران، تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی است.

با تغییر حکومتها، زندگی و موقعیت شاعران نیز دگرگون می‌شد. چنانکه می‌دانیم، در دوره سامانیان و تا حدی غزنویان، به دلیل ثبات وضع سیاسی و همچنین رفاه اقتصادی، شاعران در مجموع، زندگی مرفهی داشتند، ولی با تضعیف غزنویان و روی کار آمدن سلجوقیان، که مردمی چادرنشین و بدوی بودند، اوضاع بسیار تغییر کرد. «در دوره سلجوقیان، از یکسو رسمهای دیوانی به خاطر ناآگاهی آنان برافتاد و از سوی دیگر، کشمکش و جنگ بین خانواده‌های این سلسله، ثبات حکومت را به هم زد و بالطبع، رسمی که در دوره غزنوی برای تربیت و نگاهداشت شاعر رعایت می‌شد، برافتاده بود و اگر هم باقی بود، نامی داشت و چنان نبود که اجرا گردد» (شهیدی، ۱۳۵۰، ص ۲۸۵).

علاوه بر این، چنانکه در مقدمه ذکر شد، هر چه از آغاز شعر فارسی دور می‌شویم، بر تعداد شاعران افزوده می‌شود. واضح است که با افزایش تعداد شاعران، میدان رقابت، تنگ‌تر و شرایط برای دریافت صله و انواع راتبه و مقرری، سخت‌تر می‌شود؛ بنابراین، یکی از علل ناکامی شاعرانی که در قرن ششم می‌زیستند و از کسادی بازار سخن و گمنام ماندن قدر خویش، گله داشتند همین مسأله می‌تواند باشد.

۳- خست ممدوح:

ممدوحان، همیشه و آنچنانکه شاعران انتظار داشتند، سخاوتمند نبودند. ممدوحانی همچون محمود غزنوی به ندرت به دست می‌آمدند و به همین جهت است که می‌بینیم حتی قرن‌ها بعد، شاعران با حسرت از او و بخششهایش یاد کرده‌اند.^۳ گله‌های شاعران از ممدوحان، تهدید شدن برخی از ممدوحین به هجو، به وجود آمدن پدیده‌هایی به نامهای تقاضا و حسن طلب و... گذشته از آنکه طمع‌کاری شاعران را نشان می‌دهد، از خست

ممدوحان نیز پرده بر می‌دارد. جمال‌الدین اصفهانی با توجه به همین نکته در یکی از قصاید خود خطاب به ممدوح خود می‌گوید:

تو بخر مدح که از بیم عطا آن دگران

نام شعر و شعرا نیک ندارند به فال

(جمال‌الدین، ۱۳۶۲، ص ۲۲۴)

۴- دلایل روانشناختی:

در کنار مشکلات یادشده که شاعران درباری را آزرده می‌ساخت، نباید از مسائل شخصیتی و روحی خاص هر یک از آنان غافل بود. غالب شاعران در این محیط استبدادی و شرایط دشوار شاعری، موفق می‌شدند، خود را از آسیبها حفظ کنند و بسیاری از آنان به جایگاه و نعمت و مال نیز می‌رسیدند. فرخی سیستانی نمونه این شاعران است که در خطرناک‌ترین دربارها و در میان رقیبان بسیار، با کامیابی زندگی کرد. او که با توجه به داستانی که نظامی عروضی درباره نحوه پیوستنش به دربار، ذکر کرده، روستازاده‌ای شاد و بی‌تکلف و فرصت‌طلب بود (نظامی عروضی، ۱۳۷۹، ص ۶۰)، با مشکلات حرفه خود بخوبی کنار می‌آمد و تا پایان عمر در دربارهای مختلف، مقرب ممدوحان و در نهایت کامرانی باقی ماند. نقطه مقابل او، خاقانی است که خصوصیات روانی او سبب می‌شد بیش از دیگران، در معرض آسیبها قرار بگیرد.

خاقانی با مناعت طبع و غرور خاصی که داشت نمی‌توانست چنانکه حرفه‌اش ایجاب می‌کرد، یکسره به خوشایند ممدوح خود فکر کند. فروزانفر درباره او نوشته است: «خاقانی به همه آداب ندیمی عمل نمی‌کرد و در بزرها و مجالس طرب با حریفان، همدستان نمی‌شد و شروانشاه او را به می‌گساری می‌خواند و او تمکین نمی‌کرد» (فروزانفر، ۱۳۶۹، ص ۶۳۰). چنین رفتارهایی سبب ناخشنودی ممدوح می‌شد و مسلماً برای او بدون پیامد نبود؛ شاید رفتار نادرست شروانشاه با او که پس از اعطای صله به خاقانی، آن را از او پس گرفت نتیجه همین رفتارهای خاقانی باشد. گذشته از این، غرور و خودبزرگ‌بینی خاقانی، دشمنی درباریان، بویژه همکارانش، را نیز برای او

به همراه داشت تا جایی که شاگردش مجیر، برای آزار او به نشر دروغ و حتی انتشار هجویه به نام او دست زد (مجیر بیلقانی، ۱۳۵۸، ص ۲۸ مقدمه). علاوه بر خاقانی، شاعران دیگری نیز با جسارت و گاه گستاخی خود، آفت خشم ممدوح را به جان خود خریدند؛ از جمله مسعودی مروزی با نصیحت کردن پادشاهی خودکامه سبب گرفتاری خود شد (بیهقی، ۱۳۵۶، ص ۷۸۹).

۵- اقبال بد:

موارد اندک و انگشت شماری از ناکامیهای شاعران محصول حادثه و اتفاق هستند؛ مواردی همچون تیر خوردن معزی و مرگ رفیع لبنانی تنها نتیجه اقبال بد آنهاست.

بازتاب ناکامیهای شاعران درباری در شعر آنان

غالب شاعران، انسانهایی دانشمند و از علوم مختلف زمان آگاه بوده‌اند. حتی عده-ای از آنان لقب حکیم دارند که نشان می‌دهد از فضیلتی زمان خود محسوب می‌شده‌اند. این انسانهای فرهیخته جز در دربارها و دیگر مراکز قدرت و ثروت خریداری برای هنر خود نمی‌یافتند و ناچار برای تأمین معیشت خود، به آنها روی می‌آوردند. در دربار نیز از هنر خود بهره‌ای نیافته، حتی احترامی را هم که شایسته خود می‌دانستند به دست نمی‌آوردند. در نتیجه چنین وضعی، به هنر خود پناه می‌بردند و در شعر خود گله و شکایت می‌کردند.

شاعران درباری این دوره در برخورد با مشکلات و ناکامیها، یا اعتذاریه می‌سرودند و یا بنای شکایت و مفاخره می‌گذاشتند. گاه نیز تمام این اشعار را برای حل مشکل خود به کار می‌گرفتند. در مجموع، می‌توان گفت اعتذاریه‌ها، غالب شکواییه‌ها و برخی از مفاخره‌های شاعران، حاصل ناکامیهای آنان است.

۱- اعتذاریه:

شاعرانی که به دلیلی در معرض خشم ممدوح قرار می‌گرفتند ناگزیر، برای رفع اتهام از خود و یا عذرخواهی از ممدوح، شعر می‌سرودند. در این دست اشعار، به حق

خدمت خود اشاره می‌کردند، از حسودان و بداندیشان می‌نالیدند و در نهایت، پس از اظهار بی‌گناهی، از ممدوح، طلب عفو می‌کردند. این نوع شعر که غالباً همراه با اشعار شکواییه و یا در دنبال آن بوده است در دوره مورد نظر این مقاله نمونه‌های فراوانی دارد. اعتذاریات مسعود سعد در دوران حبس معروف است. رشید و طواط نیز بارها مورد سوءظن و خشم اتسز خوارزمشاه، قرار گرفته و ناچار به سرودن اعتذاریه شده و در آنها حتی از گناه ناکرده نیز عذر خواسته است:

خود نکردم گنه و گر کردم از سر ابله‌ی و خود رای‌ی
هیچ از آنجا که لطف سیرت توست هست ممکن که عفو فرمای‌ی؟
(رشید و طواط، ۱۳۳۹، ص ۴۸۹)

نمونه‌های اعتذاریه را در اشعار فرخی سیستانی (دیوان، ص ۲۶۷)، جمال‌الدین اصفهانی (دیوان، ص ۲۸۳)، انوری (دیوان، ج ۲، ص ۲۸۳)، سید حسن غزنوی (دیوان، ص ۱۴۹) نیز می‌توان دید.

۲- شکواییه:

بدیهی است که نخستین واکنش شاعر در گله از رنجها و آزارها، شکوه و شکایت است. البته، به همان نسبت که دامنه ناکامیهای شاعران، گسترده و متفاوت است، موضوع شکایات آنان نیز متفاوت است؛ ولی به‌طور عمده می‌توان شکوه‌های شاعران را در چهار دسته زیر قرار داد:

الف- شکایت از ممدوح: گاه، رفتار ناشایست ممدوح با شاعر، وی را به شکایت وامی‌داشت. شاعران در اینگونه مواقع، می‌کوشیدند با به رخ کشیدن تواناییها و فضیلت‌های خود، ممدوح را متوجه قدر و منزلت خویش سازند. خاقانی در چنین موقعیتی قرار گرفت. او در یک مورد، هنگامی که ممدوحش ملکی را که به او داده بود، از وی پس گرفت، قصیده‌ای با مطلع زیر سرود و در آن، با مناعت طبع و غرور خاص خود، به رفتار نادرست وی تاخت.

شاه را تاج ثنا دادم نخواهم بازخواست شه مرا نانی که داد ارباز می خواهد رواست
(خاقانی، ۱۳۷۸، ص ۸۷)

ظهیر فاریابی نیز چنانکه دولت‌شاه اشاره کرده، زمانی که در مجلسی با بی‌توجهی
ممدوح خود روبه‌رو شد، قطعاً زیر را به بدیهه گفت و به دست وی داد:
بزرگوارا، دنیا ندارد آن عظمت
که هیچکس را زبید بر آن سرافرازی
ز چیست که اهل هنر را نمی‌کنی تمیز؟
بدین نعیم مزور چرا همی نازی؟...

اگرچه نیست خوست، یک سخن ز من بشنو
چنانکه او را دستور حال خود سازی
تو این سپر که ز دنیا کشیده‌ای بر روی
به روز عرض مظالم، چنان بیندازی
که از جواب سلامی که خلق را بر توست
به هیچ مظلّمه دیگری نپردازی
(دولت‌شاه، ۱۳۸۲، ص ۱۲۸)

ب- شکایت از حاسدان: گله از آزارهای رقیبان و درباریان - که البته کمتر به نام
ونشان حریفان اشاره و غالباً با عنوان «حسودان» از آنان یاد شده است - نیز در دیوان
غالب شاعران درباری دیده می‌شود. مسعود سعد و رشید وطواط که بیش از شاعران
دیگر با دربار آمیخته بودند، در اشعار خود بارها از دشمن و رقیب گله کرده‌اند. مسعود
سعد که علت گرفتاریهای خود را توطئه حساد می‌دانست، در حبسیه‌های خود از
دشمنی‌های آنان شکوه کرده است. از جمله:

همی ندانم خود را گناهی و جرمی مگر سعایت و تلبیس دشمن مکار
ز من بترسید ای شاه خصم ناقص من که کار مدح به من باز گردد آخر کار
(مسعود سعد، ۱۳۶۴، ص ۲۱۳)

رشید و طواط نیز در این باره گفته است:

جانم رسید از ستم جاهلان به لب کارم رسید از حسد حاسدان به جان
(رشید و طواط، ۱۳۳۹، ص ۳۶۱)

ج- شکایت از بی‌قدری دانش و فضل: بسیاری از شاعران ناکام، از بی‌قدری فضل و دانش، گله کرده و حتی آن را مایهٔ دردسر و گرفتاری خود دانسته‌اند؛ از جمله خاقانی می‌گوید:

فاضل از درد سر نیاساید فضل دردسر است خاقانی
سرور عقل و تاجدار هنر دردسر بیند چنین شاید
(خاقانی، ۱۳۷۸، ص ۱۶۲)

جمال‌الدین اصفهانی نیز چنین از فضل گله کرده:

چه سود از فضل چون از فضل دارم همه اسباب ناکامی مهیا
(جمال‌الدین، ۱۳۶۲، ص ۲۷)

مسعود سعد می‌گوید:

مسعود سعد! دمن فضل است روزگار این روزگار شیفته را فضل کم نمای
(مسعود سعد، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۶۸۹)

ظهير فاریابی نیز از فضل و هنر و بی‌قدری آن، چنین شکایت کرده است:

مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد که هر یکی به دگرگونه دارم ناشاد
بزرگتر ز هنر در زمانه عیبی نیست ز من پیرس که این عیب بر تو چون افتاد
(ظهير، ۱۳۸۱، ص ۵۸)

د- شکایت از پیشهٔ شاعری: برخی از شاعران درباری پس از تحمّل ناکامیها، از حرفهٔ خود بیزار می‌شدند و بنای شکایت از آن می‌گذاشتند. انوری نمونهٔ معروف اینگونه شاعران است که برای دست یافتن به نعمت و سود، به شاعری روی آورد و سرانجام پس از ناکامی در این راه، بیش از هر شاعر دیگری، هنر شاعری را تقبیح کرد. از جمله در قصیده‌ای با مطلع زیر:

ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری تا ز ما مшти گدا کس را به مردم نشمیری
(انوری، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۵۴)

شاعری را پست تر و بی فایده تر از کناسی دانسته است. حتی معزی که به قول
عوفی در دولت ملکشاه اقبالها دیده است (عوفی، ۱۳۶۱، ص ۶۹)، نیز از شاعری اظهار
بیزاری کرده است:

ز شاعری دل من سیر گشت و این نه عجب

که هست خالی بازار شاعران ز انفاق

چو نیست بهره من قطره ای ز آب کرم

مرا چه سود ز آب کروم و کاس دهاق

مگر رها کنم آرایش و دقایق شعر

روم به راه تصوف چو بو علی دفاق

(معزی، ۱۳۱۸، ص ۴۳۰)

ظہیر که در طلب ممدوح با سخاوت، ناکام مانده بود، نیز بارها از حرفه خود گله

کرده است:

کمینه پایه من شاعری است خود بنگر

که چند گونه کشیدم ز دست او بیداد

گهی لقب نهم آشفته زنگی را حور

گهی خطاب کنم مست سفله ای را راد

ز جنس شعر غزل بهتر است و آن هم نیست

بضاعتی که توان ساخت بر آن بنیاد

(ظہیر فاریابی، ۱۳۸۱، ص ۵۸)

پیش از اتمام بحث، ذکر این نکته لازم است که مسلماً، شکایات موجود در دیوان

شاعران، منحصر به این چهار دسته نیست؛ از ذکر شکایات دیگر مثل گله از چرخ و

آسمان و اهل روزگار به این دلیل خودداری شد که چنین گله‌هایی را کمتر می‌توان ناشی از ارتباط شاعران با دربار و ناکامیهای خاص این گروه از شاعران دانست.

۳- مفاخره:

بسیاری از مفاخرات شاعران، به این دلیل سروده شده که فضل و برتری شاعر نادیده گرفته شده یا شاعر به جایگاه و احترامی که حق خود می‌داند، دست نیافته و مورد بی‌مهری و آزار قرار گرفته. یکی از دلایل مفاخرات فراوان خاقانی، ناکامیهای اوست. شاعران بزرگی همچون خاقانی وقتی در موقعیت نامناسبی قرار می‌گرفتند بنای مفاخره می‌گذاشتند و گاه از بزرگان ادوار گذشته یاد و خود را برتر از آنها معرفی می‌کردند. اینگونه مفاخرات در دیوان شاعران، بویژه در اثناى شکواییه‌ها و اعتذاریات، نمونه‌های فراوانی دارد که در اینجا برای جلوگیری از اطاله کلام، از پرداختن به آنها خودداری می‌شود (برای موارد مفاخره مبتنی بر ناکامیهای شاعران از جمله ر.ک: رشید و طواط، ۱۳۳۹، ص ۳۵۴؛ مسعود سعد، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۶۰۴؛ خاقانی، ۱۳۷۸، صص ۱۴۷ و ۲۵۰ و ۹۲۷).

اعتذاریه و بویژه شکایت و مفاخره، در دیوان شاعران درباری دوره مورد نظر این مقاله به وفور دیده می‌شود. فراوانی اینگونه اشعار، از وضع نامطلوب شاعران در دربارها و دیگر مراکز قدرت پرده بر می‌دارد و از ناگفته‌های تذکره‌نویسانی مانند عوفی خیر می‌دهد که خواسته یا ناخواسته، تنها به جوانب مثبت ارتباط شاعران با دربار پرداخته‌اند.

نتیجه‌گیری:

پیوستن به دربارها و تقرب به پادشاهان و قدرتمندان، همیشه برای شاعران سودمند نبود. بسیاری از کسانی که به امید کسب جاه و مال به دربارها روی می‌آوردند، دچار ناکامیها و رنجهایی نیز می‌شدند. مهمترین ناکامیهایی که شاعران درباری از آغاز شعر فارسی تا پیش از حمله مغول، گرفتار آنها شدند عبارتند از: فقر یا نیاز مادی، بازماندن از سیر و سفر، بی‌توجهی به شاعران یا عدم توجه کافی به آنان، زندانی شدن، رانده شدن از

دربار، مرگ بر اثر ارتباط با دربار، هجو شدن، عزل شدن از مقام خود، تبعید، تعقیب شدن، مصادره اموال و گماشته شدن به کارهای پست. علت اصلی غالب ناکامیهای شاعران درباری این دوره را استبداد حاکمان بوده است. ارتباط با حاکمان مستبد، گذشته از خطرهایی که برای شاعران داشت، آزادی آنان را محدود می‌کرد و توهین‌ها و حقارت‌هایی را نیز برای آنان به همراه داشت. تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی، خست ممدوحان، عوامل روانشناختی (ویژگیهای روانی خاص هر شاعر) نیز در وقوع ناکامیها تأثیرگذار بوده‌اند؛ در موارد معدودی نیز اقبال بد شاعر یا عوامل اتفاقی سبب بروز ناکامی بوده‌اند.

شاعرانی که گرفتار رنج و ناکامی می‌شدند، برای حل مشکل موجود و یا دست‌کم تشفی دل خود به شعر پناه می‌بردند؛ شاعرانی که گرفتار خشم ممدوح می‌شدند، اعتذاریه می‌سرودند و با اظهار وفاداری به ممدوح و اشاره به حق خدمت خود، می‌کوشیدند او را با خود بر سر لطف بیاورند. بسیاری از شاعران نیز در برخورد با مشکلات، بنای شکوه و شکایت را می‌گذاشتند، گاه از ممدوح گله می‌کردند اما در غالب موارد از حسودان شکایت می‌کردند. علاوه بر اینها از بی‌قدری فضل و دانش و حتی از شاعری و بی‌قدری آن اظهار گله می‌کردند. در نهایت، این شاعران دست به مفاخره می‌زدند و مقام والای خود را در شاعری و دیگر زمینه‌ها، به مخاطب گوشزد می‌کردند.

یادداشت‌ها:

۱- ذکر این نکته لازم است که تذکره‌نویسان، خاقانی را به برخورداری از نعمت فراوان ممدوحان، توصیف کرده‌اند (عوفی، ۱۳۶۱، ص ۲۲۱)، با توجه به این موضوع و در نظر گرفتن روحیه خاص خاقانی می‌توان گفت: او که خود را برتر از شاعران دیگر می‌دانسته است، انتظار داشته از لحاظ مادی نیز نسبت به شاعران دیگر در وضع بهتری باشد و شاید در مقایسه با شاعران مرفه خود را نادار می‌داند.

۲- در دیوان انوری بیش از بیست قطعه در طلب شراب دیده می‌شود. علاوه بر آن، انوری تقاضاهای حقیر دیگری همچون کاغذ، جو، یخ، خربزه، پنبه، شکر، کفش و سرکه را نیز در نامه‌های منظوم خود مطرح کرده است.

۳- یک قرن پس از محمود، انوری در مفاخره و شکایت از حال خود گفته:

نیست اندر زمانه محمودی
ور نه هر گوشه صد چو عنصری است
(انوری، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۶۸)

ابن یمین شاعر قرن هشت نیز چنین با حسرت از شاعرپروری محمود یاد می‌کند:
مرئی چو محمود اگر باشدم
چه سنجد به میزان من عنصری
(ابن یمین، ۱۳۱۸، ص ۱۲۳)

منابع و مأخذ:

الف) کتاب‌ها

- ۱- انوری، اوحدالدین، (۱۳۷۲)، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲- بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۵۶)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۳- جمال‌الدین عبدالرزاق، (۱۳۶۲)، دیوان، تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۴- ----- (۱۳۶۲)، حدائق السحر فی دقائق الشعر، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، انتشارات سنایی و طهوری.
- ۵- خاقانی، افضل‌الدین، (۱۳۷۸س)، دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چاپ ششم، تهران، انتشارات زوار.
- ۶- دولت‌شاه سمرقندی، (۱۳۸۲)، تذکرة الشعراء، به اهتمام و تصحیح ادوارد براون، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۷- رشیدالدین وطواط، (۱۳۳۹)، دیوان، تصحیح سعید نفیسی، تهران، انتشارات کتابخانه بارانی.
- ۸- سجادی، ضیاء‌الدین، مقدمه بر دیوان خاقانی ← خاقانی
- ۹- سید حسن غزنوی، (۱۳۶۲)، دیوان، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر.

- ۱۰- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۲)، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات فردوس.
- ۱۱- ظفری، ولی‌الله، (۱۳۶۴)، حبسیه در ادب فارسی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۱۲- ظهیرالدین فاریابی، (۱۳۸۱)، دیوان، تصحیح امیرحسن یزدگردی، به اهتمام اصغر دادبه، تهران، نشر قطره.
- ۱۳- عمادالدین کاتب، محمد بن محمد، (۱۴۰۰)، تاریخ آل سلجوق، بیروت، بی‌نا.
- ۱۴- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۷۳)، قابوسنامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۵- عوفی، محمد، (۱۳۶۱)، لب‌الالباب، به اهتمام ادوارد براون، تهران، کتابفروشی فخر رازی.
- ۱۶- فرّخی سیستانی، (۱۳۷۸)، دیوان، تصحیح محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران، انتشارات زوآر.
- ۱۷- قاضی مرادی، حسن، (۱۳۸۹)، در پیرامون خودمداری ایرانیان، چاپ ششم، تهران، انتشارات کتاب آمه.
- ۱۸- مسعود سعد، (۱۳۶۴)، دیوان، به اهتمام و تصحیح مهدی نوریان، اصفهان، انتشارات کمال.
- ۱۹- مؤتمن، زین‌العابدین، (۱۳۶۴)، شعر و ادب فارسی، چاپ سوم، تهران، انتشارات زرین.
- ۲۰- میر باقری فرد، علی اصغر و دیگران، (۱۳۸۳)، تاریخ ادبیات ایران ۱، چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت.
- ۲۱- نظامی عروضی، (۱۳۷۹)، چهارمقاله، به اهتمام محمد معین، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات صدای معاصر.
- ۲۲- نفیسی، سعید، مقدمه بر دیوان رشید و طواط-رشید و طواط.

۲۳- هدایت، رضا قلی خان، (۱۳۶۶)، مجمع الفصحاح، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، انتشارات امیرکبیر.

ب) مقالات

- ۱- باقری، مهری، (۱۳۸۴)، «باربد»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، جلد اول، صص ۶۷۴-۶۷۶.
- ۲- شهیدی، سید جعفر، (۱۳۵۰)، «تطور مدیحه‌سرایی در ادبیات فارسی تا قرن هشتم»، نامه مینوی زیر نظر حبیب یغمایی و ایرج افشار، تهران، انتشارات جاویدان، صص ۲۶۶-۲۹۸.
- ۳- فلسفی، نصرالله، (۱۳۳۰)، «زندگانی شاعران درباری»، هشت مقاله تاریخی و ادبی، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۱۵۷-۱۸۰.

